

## ارزش و ضد ارزش های اخلاقی در آموزه های عرفانی مولانا

عبدالحسن مدنی نژاد

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور خرمشهر، مدیر دارالقرآن اداره آموزش و پرورش اروندکنار

### چکیده

هدف اصلی مکاتب دینی و عرفانی فراهم نمودن تحولات روحانی و معنوی انسان است که با شناخت آلودگی های نفسانی و ردایل اخلاقی و از بین بردن آن ها و کسب فضایل اخلاقی و معنوی و تجلی انوار الهی در وجود انسان، به اهداف اخلاقی و تربیتی دست یابند. آثار حضرت مولانا، به ویژه مثنوی معنوی، مشحون از اخلاق اسلامی و تبلوری از شخصیت عرفانی اوست. مثنوی، اسفار عارفان و درحقیقت شرح احوال و مقامات معنوی اولیاست. مثنوی، شرح سفرهای معنوی و تجربیات مولاناست که عارفان را عقیده بر این است که مرید و مراد همچون آینه، تصویر یکدیگر را انعکاس می دهند. شعر مولانا بسیار پخته، متین و سرشار از نکات اخلاقی و تفکرات فلسفی و عرفانی است، شعر او حاوی معنویات و اصول والای انسانی است. مولانا در آثار و سخنان خود نظام اخلاقی و عرفانی خاص خود را ارائه می کند که مبتنی بر نکات اخلاقی بسیاری است و در خلال آن ارزش و ضدارزش های اخلاقی را در قالب حکایت به خواننده گوشزد می کند. این جستار برآن است که برگزیده ترین مباحث اخلاقی در مثنوی مولوی که ناشی از تأثیرافکار و وسعت و عمق نفوذ معنوی اوست و برگرفته از آیات قرآن و احادیث نبوی و عارفان بلند مرتبه است مشخص نماید.

واژه های کلیدی: ارزش، ضد ارزش، عرفان، اخلاقیات، مولانا، مثنوی.

## مقدمه

یکی از وظایف اصلی علوم انسانی تربیت انسان‌ها و اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی آن‌هاست. علوم انسانی در پی شناخت و نقد ارزش‌هاست. انسان در علوم انسانی می‌آموزد که به چه ارزش‌هایی معتقد باشد و چه بایدهایی را در زندگی پی بگیرد و از چه ارزش‌هایی دوری کند و از انجام چه کارهایی پرهیز کند. در ادبیات غنی و پر بار فارسی همواره آموزه‌های تربیتی و اخلاقی مورد توجه شاعران و نویسندگان و بزرگان علم و ادب بوده و ادبیات منظوم و منثور ما مملو از این آموزه‌هاست. گاهی شاعران و نویسندگان این آموزه‌ها را به طور مستقیم به مخاطبان خود عرضه داشته و گاهی نیز به کنایه و در قالب تمثیل و حکایات و با رویکردی روانشناسانه، این اصول را یادآور شده‌اند. ادبیات زمینه و بستری مناسب بود که می‌توانست این میراث عظیم را حفاظت کرده، به نسل‌های بعد منتقل کند به همین خاطر در ادبیات فارسی، درون مایه برخاسته از افکار اخلاق‌گرایان مختلف، شاخه‌ی مهمی از ادبیات فارسی به نام ادبیات تعلیمی ایران را تشکیل می‌دهد پند و اندرز و آموزه‌های زهد آمیز، گونه‌های رنگارنگ این ادبیات را شکل می‌دهد. (مشرف، ۱۳۸۹: ۹).

یکی از آثار گران‌بهای ادب فارسی که در آن شرح معانی و رموز عرفانی - تربیتی به رشته‌ی نظم کشیده شده «مثنوی» مولانا است. این کتاب یکی از آثار با ارزش و مشهور عرفانی است که در آن مطالب روانشناسی و تربیتی همراه با شور و ذوق خاصی شرح و بیان گردیده است. مثنوی، یکی از بزرگ‌ترین کتب ادبی و عالی‌ترین بیان و نظم عرفانی است.

مولانا از برجسته‌ترین عارفانی است که شیوه تربیتی ماندگاری را بعد از خود به جای گذاشته است. تصوف یک مکتب معنوی و تربیتی است که هدف و غایت آن پرورش انسان‌هایی است که بتوانند از قید حجاب‌ها و موانع نفسانی که میان انسان‌ها و حق فاصله ایجاد می‌کنند رها شده و اتصال به حق پیدا کرده و اخلاق الهی پیدا کنند و کامل و سعادت‌مند شوند. برای رسیدن به این هدف و غایت بزرگ، تربیت و تهذیب نفس و تحول درونی انسان که منجر به رهاشدن از ردایل و تعلقات نفسانی و محدودیت‌های بشری و رسیدن به وارستگی و آزادی و در نتیجه آراسته به اخلاق الهی می‌شود اجتناب ناپذیر است؛ بر این اساس چون علت تفاوت و دوری انسان از حق، تعلقات و ردایل نفسانی و عامل اصلی قرب و اتصال به حق یا خداوند تهذیب و تزکیه نفس می‌باشد؛ لذا از ابتدا صوفیه به مسأله تربیت توجه خاص و ویژه‌ای داشتند و اساس سیر و سلوک الی الله از مبتنی بر سلوک و تربیت نفس قرار دادند. مفاهیم اخلاقی در مثنوی تا حدی است که می‌توان از آن به عنوان آئینه تمام‌نمای تعلیم اخلاقی یاد کرد.

نگارنده بر این فرض است که ادبیات کهن فارسی اگر درست بازخوانی شود، می‌تواند بخش عمده‌ای از مشکلات انسان امروز پاسخ‌های مناسبی ارائه دهد. زبان و ادبیات فارسی بیش از هزار سال است که از مدارا و دوستی، صفا و صمیمیت، رعایت ادب و حرمت انسان‌ها و پرهیز از جنگ و تعصب و خشونت سخن گفته است و شعر عرفانی فارسی که بیانگر لطیف‌ترین و انسانی‌ترین بُعد قلمرو فرهنگی ایران است، بیش از همه به این ابعاد توجه کرده است.

## بیان مسأله

مثنوی به عنوان یکی از مهمترین منابع ادبی و مأخذ فرهنگ اخلاقی و عرفانی از وجوه مختلف قابل بررسی است. توجه مولانا به انسان و نیازهای اخلاقی و اجتماعی او از جمله وجوه قابل تأمل در مثنوی است. اهمیت موضوع به قدری است که می‌توان گفت مثنوی سرتاسر بیان تعالیم روحی، جسمی و آداب اجتماعی و اخلاقی انسان است، به عبارتی دیگر مثنوی کتاب انسان‌ساز است و از این رو می‌توان آن‌را شاخص‌ترین اثر اخلاقی در حوزه ادبیات عرفانی شمرد. از وجوه غالب دیگر مثنوی، وجه عرفانی آن است که این کتاب را نزد خواص و عوام ممتاز کرده است. بدیهی است که طرح مباحث عرفانی نیز در خدمت تربیت انسانی و پیوند عرفان و انسان، از جذاب‌ترین مباحثی است که می‌توان جلوه‌های مکرر آن‌را در مثنوی یافت و البته این نکته یعنی جست و جوی عوامل پیوند ساز انسان و عرفان که موضوع اصلی این پژوهش است از جمله مسائلی است که کمتر بدان توجه شده است.

## اهداف پژوهش

از اهداف این پژوهش، بررسی و بازتاب ارزش و ضد ارزش‌های اخلاقی در مثنوی مولوی و کسب آن صفات، به‌منظور رشد و تقویت اخلاق و رسیدن به مضامین والای اخلاقی و عرفانی است. در این پژوهش با دقت در آیات قرآن و احادیث پیرامون صفات پسندیده‌ی اخلاقی، به شناسایی و بیان جایگاه آن مضامین در مثنوی و رشد و تعالی اخلاق پرداخته شد.

## اهمیت و ضرورت پژوهش

در عرفان اسلامی مولانا در مقام یک عارف و انسان آگاه، تصاویری زیبا و جاودان از زندگی یک انسان مسلمان و هدف‌های متعالی آن را برجا می‌گذارد؛ چنان‌که انسان را با یک زندگی هوشیارانه در دنیا به همراه رستگاری اخروی فرا می‌خواند و با نگرشی عرفانی نجات روح انسان را از بند تعلقات مادی به تصویر می‌کشد، تصاویر زیبایی که با رفتار دلنشین و دربرخورد با انسان‌های گوناگون و جامعه آن روز گذشته اکنون نیز پس از قرن‌ها قدرت رهاساختن روح در بند آدمی از رذایل اخلاقی و تعلقات مادی دارند. بهره‌گیری از آموزه‌های تربیتی فردی که با نگرش عارفانه هستی و جایگاه انسان را تبیین می‌کند و انسان را برای رسیدن به کمال و سعادت تربیت می‌کند تا با شیوه‌های مناسب برای زندگی اجتماعی آماده شود مفید خواهد بود. نگارنده تلاش می‌کند که ارزش و ضد ارزش‌های اخلاقی را در مثنوی مولانا بیان کند.

## روش تحقیق

روش کار در این نوشتار، به شیوه‌ی توصیفی و تحلیلی است. برای انسجام بخشیدن به روند کلی تحقیق، اتخاذ روش تحقیق مناسبی، لازم و ضروری است. از آنجایی که این تحقیق مربوط به بررسی ارزش و ضدارزش در مثنوی است و به شناخت شخصیت و فهم افکار عرفانی و روان‌شناختی مولانا اختصاص دارد، بررسی و تحلیل محتوای آثار مولانا به‌خصوص مثنوی در دستور کار خواهد بود. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین روش، استفاده از شیوه‌ی کتابخانه‌ای باشد. در نتیجه روش تحقیق این نوشتار، روش کتابخانه‌ای و توصیفی است.

## تعاریف علم اخلاق و فایده آن

اخلاق بر وزن افعال کلمه‌ای عربی و جمع واژه «خُلُق» است. «خُلُق» صفات نفسانی راسخ و پایداری است که موجب می‌شوند افعالی متناسب با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تأمل از آدمی صادر شود. (ابن مسکویه، ۵۱:۱۴۱) به تعبیر مرحوم نراقی، اخلاق عبارت است از «دانش صفات مُهلکه و مُنجیه و چگونگی متّصف شدن و گرویدن به صفات نجات‌بخش و رها شدن از صفات هلاک‌کننده» (نراقی، ۳۴:۱۳۸۷).

هدف نهایی علم اخلاق این است که انسان را به کمال و سعادت حقیقی خود، یعنی قرب الهی که همانا هدف اصلی خلقت جهان و انسان است، برساند. (سادات، ۲۶:۱۳۸۱). «موضوع اخلاق، رفتار و کردار انسان است که با اراده مستقیم یا با واسطه از او سر می‌زند؛ در اینجا مقصود ما از واسطه این است که علم اخلاق انسان خطاکار را، هنگامی که کوتاهی کرده و در احتیاط و هوشیاری سهل‌انگاری کرده محکوم می‌کند، زیرا که قدرت بر آنها داشته است و با ناتوانی طبیعتا کوتاهی معنا ندارد.» (مغنیه، ۲۳:۱۳۸۶).

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب خود «اخلاق ناصری» درباره موضوع علم اخلاق می‌گوید: موضوع این علم نفس‌انسانی بود از آن جهت که از او افعالی جمیل و محمود یا قبیح و مذموم صادر تواند شد به حسب ارادت او. (طوسی، ۴۸:۱۳۷۳).

به‌طور کلی اخلاق اسلامی درباره فضایل و رذایل نفسانی بحث می‌کند. ملکات نفسانی تقسیم می‌شود به صفات و افعال مثبت و منفی نفسانی که در علم اخلاق تحت عنوان فضایل و رذایل نفسانی به آن‌ها اشاره می‌شود. علمای علم اخلاق معتقدند تخلق به صفات ممدوح اخلاقی، اسباب زینت روح است و عرفان، علمی است که متکفل تعالی روح است، یعنی دانشی است به مراتب

بالاتر از اخلاق. هرچند برخی از دانشمندان غربی، بر اساس نگاه اومانیستی و مادی‌گرایانه، تنها بروز رفتاری اخلاق را مدّ نظر قرار داده‌اند و تعاریف خود را بر آن اساس سامان داده‌اند. «این دسته علم اخلاق را مربوط به رفتار عینی آدمی می‌دانند و نه سجایا و صفات و ملکات نفسان.» (مدرسی، ۱۳۷۱: ۱۵).

با توجه به تأکیدهای فراوان قرآن و روایات بر تزکیه و تهذیب نفس، اهمیت پرداختن به مسائل اخلاقی بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا اصلاح انسان‌ها و جوامع بشری و نجات آنان از مشکلات و معضلات و مفاسد فردی و اجتماعی، در پرتو ترویج اخلاق به معنای واقعی تحقق خواهد یافت. در قرآن کریم، مهمترین وظایف و اهداف انبیای الهی، توجّه به امر تزکیه و اصلاح نفوس بشری دانسته شده است و اهمیت تعلیم نیز به خاطر مقدمه بودن آن برای تربیت است.

### رابطه اخلاق و عرفان

عرفان، شناختن حق تعالی، خدانشناسی و در اصطلاح مراد، شناسایی حق است و نام علمی است در علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسماء و صفات او است و بالجمله راه و روشی که اهل‌الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند. عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است یکی به طریق استدلال در اثر به مؤثر و از فصل به صفت و از صفات به ذات و این مخصوص علما است. دیگری به طریق تصفیه باطن و تخلیه سرّ از غیر و تخلیه روح و آن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیاء و عرفا است و این معرفت کشفی و شهودی را هیچ کس میسر نیست مگر به سبب طاعت و عبادت قالبی و نفسی و قلبی و روحی و سری و خفی و غرض از ایجاد معرفت شهودی است. (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۷). عرفا عقیده دارند که برای رسیدن به حق و حقیقت بایستی، مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود، آگاهی حاصل کند و تفاوت آنان با حکما این است که تنها گرد استدلال عقلی نمی‌گردند. بلکه مبنای کار آن‌ها بر شهود و کشف است.

اخلاق و عرفان، بیشتر از همه علوم دیگر باهم ارتباط دارند و ما معمولاً هر عالم اخلاقی را عارف هم می‌گوییم همچنین هر عارفی را هم عالم اخلاقی می‌خوانیم؛ اما تفاوت‌هایی بین این دو است:

عرفان دو شاخه دارد: عرفان نظری و عرفان عملی. عرفان نظری تقریباً شبیه فلسفه است؛ یعنی درباره موضوعات عرفانی از راه استدلال‌های عقلی بحث می‌کند؛ اما عرفان عملی همچنان که از نامش پیداست ناظر به عمل است و روابط و وظایف انسان را با خود و جهان و خدا تشریح می‌کند و چگونگی راه وصول به آن را تبیین می‌کند. در عرفان عملی، عارف با تمرین و ریاضت و مشقّت می‌کوشد تا مسائل اخلاقی را در وجود خود پیاده کند و رابطه بین خود و خدا را به بهترین وجه تنظیم کند. مباحث عرفان عملی عمدتاً بر محور تربیت اخلاقی و راه‌کارهای رسیدن به مقامات معنوی دور می‌زند؛ پس اخلاق و عرفان صحیح باهم رابطه وثیق و تنگاتنگی دارند به طوری که به هیچ وجه نمی‌توان بین آن‌ها تفکیکی قائل شد. (محفوظی، ۱۳۹۰: ۹۶).

### ارزش‌های اخلاقی از دیدگاه عرفانی مولانا

عرفان مولانا عالی‌ترین مرتبه فکری و تعالی روحی و اخلاقی است که با مجاهده و سیر و سلوک و کسب دانش و معرفت حقیقی و عشق به حق و پیروی از مردان کامل و انبیا و اولیا حاصل می‌شود. در میان آموزه‌های اخلاقی مولانا برخی نکات و اصول سیر و سلوک مورد تأکید هستند که می‌توان به‌عنوان ارزش‌های اخلاقی عرفانی محسوب داشت که به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

### رازداری و سکوت

رازداری یکی از موارد مورد تأکید در آداب سیر و سلوک است. «صوفیه خاموشی را از نخستین آداب سلوک و سکوت را سرعت بخش سیر سالک دانسته و مزایای مترتب بر سکوت را بیش از نطق بیان داشته‌اند. گفتار سالک را از حرکت باز می‌دارد و اسباب کدورت‌ها و تیرگی‌های دل را فراهم می‌سازد. علاوه بر این، گفتار، مرید را به ریا متمایل می‌گرداند و از صداقت، دور بلبل از گفتار اسیر قفس شده و چلچله جان آدمی با سکوت تا آشیانه دوست پرواز می‌کند.» (پیروز و باقری، ۱۳۸۶: ۹۰). «راز در عرفان مولوی به معنی حال پنهانی یا لطیفه‌ای نهانی بین محب و محبوب است که دیگری را بر آن وقوفی نیست و عقل و

زبان از بیان و تفسیرش ناتوان اند و دل تنها مأمّن مطمئن آن است. در عرفان مولانا راز دانی و رازداری از آیین مسلم سلوک سرعت بخش مسیر سالک. به اعتقاد او انسان‌های گدازیده (کامل)، بی‌هوش و از خود بی‌خود، همدل، فارغ از غم دنیا، در بند معشوق، دشمن تن و خاموش، محرم اسرار الهی‌اند و اغیار که مکرو حجاز دو صنعت شاخص‌شان است، نامحرم و محرم اسرارند. او دل را مأمّن راستین راز و توجه دل به غیر معشوق را بزرگ‌ترین مانع راز دانی می‌شناسد و کبر، کینه، جاه طلبی، مال-اندوزی، نام و ننگ پسندی، سبب بینی و واسطه‌نگری و پیروی از نفس اماره را مهمترین موانع رازدانی (حجاب) بر می‌شمارد» (همان، ۳۱).

در این باره نکته‌هایی دقیق و لطیف دارد، از این قبیل که می‌گوید: سکوت دخل است و سخن گفتن خرج.

این سخن در سینه دخل مغزهاست	در خموشی مغز جان را صدنماست
چون پیامد بر زبان شد خرج مغز	خرج کم کن تا بماند مغز مغز

(۵/۱۱۷۵-۱۱۷۶)

مولانا نیز در مورد سکوت می‌گوید که برای سخن گفتن ابتدا باید خاموش بود و آن چه را لازم است، کسب کرد تا سخنان لغو و بیهوده نباشد و موجب پیشیمانی‌ات نشود، همچنین می‌فرماید:

صبر و خاموشی جذوب رحمت است	وین نشان جستن نشان علت است
انصـــــــــــــــــتوا بپذیر تا برجان تو آید	از جانان جزای انصـــــــــــــــــتوا

(۳/۴۵۴-۴۵۵)

مولانا در دفتر سوم مثنوی بیت ۴۸۱۷ می‌گوید:

نیست محرم تا بگویم بی نفاق	تن زدم والله اعلم بالصواب
----------------------------	---------------------------

### تواضع و فروتنی

تواضع یکی از ویژگی‌های برجسته انسان است. فروتنی و تواضع سبب برتری و بلندی آدمی می‌شود. تواضع مایه سربلندی انسان می‌گردد. محبوب‌ترین افراد نزد خداوند افراد متواضع هستند. «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می‌کند.» (نراقی، ۱۳۸۷: ۳۰۰).

به‌همان اندازه که تکبر زیان‌آور و خطرناک است، تواضع مفید است و در آیات و روایات توجه زیادی به آن شده است. تواضع، نشانه بندگی است. خداوند در آیه ۶۳ سوره فرقان می‌فرماید: «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ بندگان خاص خدای رحمان آن کسانی که سنگین و با تواضع بر زمین راه می‌روند و چون جهالت پیشگان، خطابشان کنند سخن ملایم گویند.» همچنین لقمان حکیم خطاب به فرزندش او را از تکبر باز می‌دارد و به تواضع فرا می‌خواند. «وَ لَا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ و روی خود را به نخوت از مردم برمگردان و در روی زمین با ناز و تکبر راه مرو که خداوند هیچ متکبر خودپسند و فخرفروش را دوست ندارد.» (سوره لقمان/آیه ۱۸).

تواضع یکی از اندیشه‌های نیکی است که مولانا آن را در مثنوی مورد توجه قرار داده است؛ و به‌عنوان ارزش از آن یاد می‌کند:

خاک شـو تا گل برویی رنگ رنگ  
از بهاران کی شود سرسبز سنگ

(۱/۸۷)

وانگهان خور خمر حمت، مست شو  
آب رحمت بایدت، رو پست شو

(۲/۲۵۵)

خاک باشی جـست از تو، رو متاب  
چون خلقناکم شنودی من تراب

(۳/۳۵۷)

### شاکر خدا بودن و پرهیز از کفرگویی

در برابر این همه نعمت رایگان بر همه ما واجب است که شکرگزار الطاف خداوندی باشیم و گر نه کافر نعمت‌های خدا هستیم و دچار عذاب شدید خواهیم شد. قرآن کریم می‌فرماید: «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». (ابراهیم/۷). اگر شکر کنید نعمت‌های زیادی به شما می‌دهم و اگر کافر شوید دچار عذاب شدیدی خواهید شد. انسان همیشه و در هر حال باید شاکر نعمت‌های پروردگار باشد؛ زیرا شکرگزاری باعث باریدن رحمت نعمت است. شکرگزاری یکی از مواردی است که امروزه بدان سفارش شده و از دیرباز یکی از آموزه‌های عرفان فارسی بوده است: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ».

مولانا گوید: پیغمبران برای هدایت آمدند و گمراهان را رهبری کردند و بر آن‌ها اتمام حجت نمودند که ای قوم چرا به فراوانی نعمت‌هایتان شکرگزار هستید. اگر مرکب شکر خوابیده است، به حرکتش درآورید. از روی عقل هم واجب است که شکر نعمت دهنده را بجا بجاوید، والا خداوند دروازه خشم ابدی را می‌گشاید. پس به خود بیاید این همه نعمت‌ها را ببیند و در مقابل آن سجده شکر بجا بیاورد.

سیزده پیغمبر آن جا آمدند  
گمراهان را جمله رهبری شدند  
که هله نعمت فزون شد شکرگو  
مرکب شکر از بخشید حرّ کوا  
شکر مُنعم واجد آید در خرد  
ورنه بگشاید در خشم ابد  
سر ببخشد شکر خواهد سجده‌ای  
پا ببخشد شکر خواهد قَعده‌ای

(۳/۲۶۷۰-۲۶۷۳)

شکر کن من شاکران را بنده باش  
پیش ایشان مرده شو، پاینده باش

(۱/۲۳)

شکر می کن مر خدا را در نعم  
نیز می کن شکر و ذکر خواجه هم

(۶/۱۰۶۰)

خداوند در آیه ۷ از سوره مبارکه ابراهیم می‌فرماید: «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» هنگامی که پروردگارتان اعلام فرمود: همانا اگر شکر کنید، قطعاً شما را می‌افزایم و اگر کفران کنید البته عذاب من سخت است.» مولانا کفر را از نظر اخلاقی مذموم و آن را ناشی از نقصان عقل دانسته و معتقد است که کفر، به ظاهر، حقیقت الهی را

انکار می‌کند و به معبودهای خیالی دیگر روی می‌آورد؛ اما همین خاصیت پرستش که دارد به این خاطر است که خداوندی حق در وجود او سرشته شده است، ولی از روی جهل و نادانی، معبودی جز ربّ العالمین اختیار کرده است.

کفر و ایمان، عاشق آن کبریا  
مس و نقره بنده آن کی‌میا  
موسی و فرعون، معنی را رهی  
ظاهر آن ره دارد و این بیرهی  
(۱/۲۴۴۶-۲۴۴۷)

همچنین معتقد است که کفر به دلیل این که از بهر خدای بزرگ است به ایمان مبدل خواهد شد و در نهایت هیچ کفرانی باقی نخواهد ماند:

بد نماند چون اشاره کرد دوست کفر،  
ایمان شد چو کفر از بهر اوست  
(۶/۳۳۹)

مولانا معتقد است که چون خالق انسان آفریدگاری دانا و تواناست و اوست که انسان را در بهترین وجه آفریده. پس در مقابل کمترین خدمتی که انسان می‌تواند در مقابل پروردگارش داشته باشد، همان بی‌اعتنایی به هوا نفس (نفس اماره) که از آن مولانا به (نفس دزد) تعبیر می‌کند، است و تمام توجه خود را به حق معطوف داشتن که او «نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» می‌باشد.

هر چه کاری از برای او بکا چون  
اسیر دوستی ای دوستدار  
گرد نفس دزد و کار او مپیچ  
هر چه آن نه کار حق هیچ است هیچ  
(۱/۱۰۶۲-۱۰۶۳)

### انفاق و احسان و سخا

این واژه از ریشه «ن-ف-ق» به معنای کم شدن، نابود شدن، هزینه‌کردن، مخفی و پوشاندن است. (ابن منظور، ۱۴/۱۹۸۳، ۲۴۲) در کاربرد رایج قرآن کریم و متون دینی، انفاق اصطلاحاً به اعطای مال یا چیزی دیگر در راه خدا به فقیران و دیگر راه‌های مورد نیاز گفته می‌شود. (جرجانی، بی‌تا، ۱/۵۳)

منفق و ممسک محل بین به بود  
چون محل باشد، موثر می‌شود  
ای بسا امساک کز انفاق به  
مال حق را جز با مر حق مده  
تا عوض یا بسی تو حال بی‌کران  
تا نباشی از عداد کافران  
(۱/۲۲۲۶-۲۲۲۸)

چیست احسان را مکافات ای پسر؟  
لطف و احسان و ثواب معتبر  
(۲/۲۵۶۹)

این سخا شاخ‌بست از سرو بهشت  
وای او کز کف چنین شاخی بهشت  
(۲/۱۲۷۰)

ای خدا این منفقان را سیردار  
هر درمشان را عوض ده صد هزار  
(۲/۲۲۹)

در دین مبین اسلام نیز، به احسان و نیکی به دیگران توجه فراوان شده است و بزرگان دین در مورد احسان، سفارش‌های فراوانی کرده‌اند. در قرآن کریم نیز آیاتی چند در این مورد آمده است، از جمله سوره رحمن، آیه ۶۰ و سوره بقره، آیه ۱۹۵؛ و این، نشان از ارزش و اهمیت احسان در دین اسلام دارد.

گفت پیغمبر که حق فرموده است قصد من از خلق، احسان بوده است

(۲/۲۶۳۵)

مولوی در ابیات زیر اشاره به این نکته می‌کند که دشمنان به وسیله احسان و نیکی به دوست تبدیل می‌شوند:

وز عدو باشد، همین احسان نکوست  
که به احسان بس عدو گشته است دوست  
ور نگردد دوست، کینش کم شود  
زانکه احسان، کینه را مَرهم شود

(۲/۲۱۴۷-۲۱۴۸)

و در فضیلت سخاوت و نکوهش بخل و امساک با چاشنی لطیف عرفانی و انضمام لطیفه اخلاقی دیگر گفته است:

لب بیسند و کفّ پر زر برگشا  
بخل تن بگذار و پیشش آور سخا  
ترک لذت‌ها و شهوت‌ها سخاست  
هر که در شهوت فرو شد برنخاست  
محسنان مردند و احسانشان بماند  
ای خنک آن را که این مرکب براند

(۲/۱۲۷۴-۱۲۷۶)

### به یاد مرگ بودن

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء/۷۸) انسان هر کجا باشد و به هر مأمونی پناه برد و او در دژهای استوار جای گزیند عاقبت مرگ او را درمی‌یابد و ناگزیر طعم آن را می‌چشد. واژه مرگ مانند واژه زندگی مفهومی روشن دارد؛ اما در آن سوی این مفهوم روشن، چیزی است که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق آشکار نباشد مرگ پایان زندگی است. «الموت غایته الدنيا» دنیا با مرگ پایان می‌پذیرد؛ این تعریف درعین سادگی، واقعی‌ترین تعریف مرگ است به هرسان زندگی دنیوی با مرگ به پایان می‌رسد. مرگ در نظر اهل حکمت و معرفت به صور گوناگون تعریف شده است. طبیعیون آن را از منظر طبیعی نگریسته: «باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی دانسته‌اند». (ذخیره خوارزمشاهی، نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل مرگ). برخی دیگر با دیدگاهی عرفانی در تعریف آن گفته‌اند: «عبارت از مفارقت روح است از بدن و تجرد او از تعلق به بدن و این موت شامل جمیع حیوانات است». (لاهیجی، ۱۳۸۷:۴۲۶). به‌طور کلی مرگ، «در اصطلاح عرفا به معنی خلع البسه مادی و طرد قیود و علایق دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات و اسماء و ذات، آمده است». (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ذیل واژه).

وحشت و مرگ مختص به طبقه خاصی از افراد انسانی نیست؛ بلکه همه افراد را شامل می‌شود و تنها عارفان دید دیگری نسبت به این مرگ دارند و آن اینکه نه تنها از مرگ وحشتی ندارند؛ بلکه از آن استقبال می‌کنند. مولوی حدیث نبوی «موتو قبل ان تموتوا» را چندین بار صریحاً در ابیات خود ذکر کرده و بدان مفهوم اشاراتی داشته است و معتقد است که ریاضات روحانی و افضل طاعات عرفانی، یعنی موت ارادی یکی از عوامل بسیار مهمی است که باعث چیره شدن عقل نورانی به نفس ظلمانی است؛ به‌حدی که روح سالک چندان پاک و روشن می‌شود که قابل کشف و شهود حقایق اموری می‌گردد؛ زیرا او معتقد است که در مرگ و مفارقت روح از تن جمیع قوی و حواس که متعلق به جسم و جسمانیت باشد فانی و زائل است اما لطیفه جان و روح آدمی باقی جاودانی است. (همایی، ۱۳۶۹:۱۴۰).



مولوی همچون دیگر عارفان محقق و برگزیدگان الهی مرگ را یکی از ادوار طبیعی حیات و انتقال با عروج از منشا تاریک جهان طبیعت با عالم روشن علوی می‌داند و آن را به تخلص و آزاد شدن از تنگنای زهدان تشبیه می‌کند. از دیدگاه مولوی دو نوع مرگ وجود دارد: مرگ ارادی و مرگ اجباری، مرگ اجباری همان مرگ طبیعی است که با آن زندگی فرد در این دنیا به پایان می‌رسد؛ اما مرگ اختیاری آن است که آدمی با برنامه‌های الهی و عرفانی، بر خودبینی و انانیت خود چیره آید و دیو نفس را به زنجیر عقل و ایمان کشد و مالا به تهذیب درون و صفای باطن رسد. حدیث معروف «موتوا قبل ان تموتوا» بمیرید پیش از آنکه بمیرید بیانگر این نوع مرگ است.

مرگ پیش از مرگ، امن است از عذاب	مرده گردم خویش بسپارم به آب
این چنیــــن فرمود ما را مصطفی	مرگ پیش از مرگ، امن است ای فتی
یاتی الــــموت تموتوا بالفتن	گفــــت موتوا کلکم من قبل ان

(۴/۱۱۳-۱۱۵).

در داستان عاشق‌شدن شاه به کنیزک درمثنوی بعد از آن‌که مردزرگر با زهر حکیم غیبی کشته می‌شود مولوی این قتل را چنین توجیه می‌کند که به اراده حق و بنا به مصلحت صورت پذیرفته است:

نی بود او مــــید و نه ز بیم	کشتن آن مرد بر دست حکیم
تا نیامد در امر و الهام اله	او نکشتش از برای طبع شاه

(۱/۱۲-۱۳)

عاشقان هر لحظه در شرف مردن و فنا شدن درحق هستند و مردن عاشق با مردن افراد دیگر متفاوت است مرگ عاشق با مردن افراد دیگر متفاوت است، مرگ عاشق یک مرگ اختیاری است اشاره است به مراتب فنا، فنای صورت بنده در نور حق، فنای اوصاف بنده در اوصاف حق و فنای هستی بنده در ذات حق، مولانا مراتب فنا را بسیار متعدد می‌بیند و جان هدی همان روح مطلق و هستی پروردگار است که هر دم عاشق را می‌کشد و باز جان می‌دهد در اینجا عاشق حق از فنای خود می‌گوید

عاشقان را هر زمانی مردنی است	مردن عاشق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از جان هدی	و آن دو صد را می‌کند هر دم فدی
هر یکی جان را ستانده بها	از نبی خوان: عــــشره امثالها
گر بریزد خون من آن دوست رو	پای کوبان جان برافــــشانم براو
آزمودم مرگ من در زندگی است	چون رهم زین زندگی، پایندگی است
اقتلونی اقتلــــونی یا ثقات ان	فی قــــتلی حیاتا فی حیات

(۳/۱۷۷-۱۸۲)

مولانا می‌گوید مرگ برای من شیرین است زیرا مرگ من فنا و نیستی را در بر ندارد؛ بلکه نقل از مکانی به مکانی دیگر است و رها کردن قفس تن و پریدن به عالم برتر و بالاتر می‌باشد.

مرگ شیرین گشت و نظم زین سرا	چون قفس هشت تن، پریدن، مرغ را
-----------------------------	-------------------------------

### توبه و طلب مغفرت

وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (حجرات، ۱۱) و کسانی که توبه نکنند ستمکارند. توبه در لغت به معنی «دست کشیدن از گناه و بازگشتن به طریق حق» می‌باشد و شخص گناهکار که به عفو خداوند، امید دارد و از ارتکاب گناه، پشیمان است با توبه، به سوی حق بازمی‌گردد. (معین، ج ۱، ذیل واژه).

دومین منزل در راه سیر و سلوک، توبه و بازگشت از گناه است که به برداشتن نام ستمکار از توبه کننده می‌انجامد. (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۶: ۶۸). امام سجّاد (ع) در مناجات تائبین خمس عشر می‌فرماید: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ، سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً». خدایا تویی که دری از عفو و بخشش به روی بندگان باز کردی و نامش توبه نهادی و فرمودی ای بندگان، به درگاه من به توبه با حقیقت باز آئید. (قمی، ۱۳۸۴: ۲۰۰)

مولانا نیز در جای‌جای مثنوی، بنده را به توبه تشویق و تحریک می‌کند، وی توبه‌ای را که از روی دل و شناخت باشد، عین اخلاق دانسته و می‌گوید:

متهم کن نفس خود را ای فتی	متهم کم کن جزای عدل را
توبه کن، مردانه سر آور به ره	که فمّن یعمل بمِثْقَالِ يَرَهُ

(۶/۴۳۵-۴۳۶)

هر کجا دردی، دوا آن جا رَوَد	هر کجا پستی است، آب آن جا دَوَد
آبِ رَحْمَتِ بَیْدَتِ، رَوِ پَسْتِ شُو	وآنگهان خور خَمِرِ رَحْمَتِ، مَسْتِ شُو
گفت ادْعُوا الله بی‌زاری مَبَاش	تا بچُوشد شیرهای مِهْرهاش

(۲/۱۹۴۳-۱۹۴۵)

مولانا می‌گوید انسان در هر زمانی، امکان بازگشت از گناه را دارد، حتی اگر نامه اعمال او سیاه باشد. او معتقد است که درخت غم را باید با آب توبه تر و تمیز کرد. درحقیقت توبه به روح انسان طراوت می‌بخشد:

گر سیه کردی تو نامه عمر خویش	توبه کن آن‌ها که کردستی تو پیش
عمر اگر بگذشت، ببخش این دم است	آب توبه‌اش ده، اگر او بی‌نم است
بیخِ عمرت را بده آب حیات	تا درختِ عمر گردد با نبات

(۵/۲۲۲۱-۲۲۲۲)

### صداقت

راستی موجب آرامش قلب است و طمأنینه دل، انسان هیچگاه با سخن دروغ به آرامش نمی‌رسد؛ اما مولانا یادآور می‌شود که دروغ به خورد روح انسانی نمی‌رود و عاقبت معلوم خواهد شد و تحقیق می‌کند که دروغ از راست تولید می‌شود. برای این که می‌خواهد مثل راست رواج و تأثیر داشته باشد؛ به عبارت دیگر، دروغ از برکت راست جلوه می‌کند، مثل میوه تلخ که از برکت میوه شیرین آب می‌خورد.

دل نیارآمد ز گـفتار دروغ	ز آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
--------------------------	-----------------------------

(۲/۲۷۳۵)

صدق جان دادن بود، هین سابقوا      از نَبی بر خـوان رجال صدقوا

(۵/۸۹۹)

دل بیارامد ز گفتار صواب      آنچان که تـشنه آرامد ز آب

(۶/۴۲۷۶)

چون طمانینه است صدق با فروغ      دل نیارامد به گفـتار دروغ

(۶/۲۵۷۶)

گفت حق کی کژ مجنبان گوش و دم      ینفـعن الصادقین صدقهم

(۳/۳۶۸)

### مشورت

مشورت در لغت به معنی رایزنی، شور، رأی، تدبیر (معین، ذیل واژه) و نیز مشورت، عبارت از تصمیم گیری چند نفر برای انجام و همفکری و یاریگری ذهنی است. مولانا می‌فرماید: مشورت کردن در کارها بر همگان واجب است تا پشیمانی در عاقبت کم شود.

مشورت در کارها واجب شود      تا پشیمانی در آخر کم بود

گر چه عقلت هست با عقل دگر      یار باش و مشورت کن ای پدر

با دو عقل از بس بلاها وارهی      پای خود بر اوج گردون‌ها نهی

(۴/۶۰۴)

گفت پیغمبر بکن ای رأی زن      مشورت، کالمُستشارُ مؤتمَن

(۱/۱۰۴۳)

مشورت کن با گروه صالحان بر      پیـمـبر امر شاورهم بدان

امرهم شورا برای این بود      کز تشاور سهو و کژ کمتر رود

(۶/۱۰۳۳-۱۰۳۴)

### ضد ارزش‌های اخلاقی در مثنوی

در تعالیم اخلاقی و تربیتی مولانا برخی عوامل بازدارنده سلوک معنوی و کمال نفس شناخته شده که می‌توان آن‌ها را به نوعی جزء ردایلی اخلاقی از نظر مولانا تلقی کرد که به شرح هر یک می‌پردازیم:

## عیب‌جویی

نقد و عیب‌جویی، در صورتی که از سر دلسوزی و از روی آگاهی و به انگیزه اصلاح صورت پذیرد، یکی از اصلی‌ترین ابزار اصلاح شخص و جامعه به شمار می‌آید. روان‌شناسان معتقدند «افرادی که دائماً از دیگران عیب‌جویی می‌کنند، در واقع تمایلات درونی خود را به آن‌ها نسبت می‌دهند؛ یعنی خود آن‌ها همان صفات را دارند مثلاً کسانی که دیگران را دزد به حساب می‌آورند، در برخی موارد خودشان چنین تمایلاتی دارند» (گنجی، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

در حکایت کوتاهی که در دفتر اول مثنوی آمده است، مولانا نشان داده است، کسانی که از مردان خدا عیب‌جویی می‌کنند و بر آن‌ها طعنه می‌زنند در واقع تمایلات درونی خود را به آن‌ها نسبت می‌دهند و با این کار حجاب ضمیر خود را برمی‌گیرند و سرباطن خود را که در خور طعن و نفرت است آشکار می‌سازند و عیب خود را نمایان می‌کنند؛ اما آن‌ها که در مورد عیب معیوبان سخنی بر لب نمی‌آورد خداوند نیز عیب او را پوشیده نگه می‌دارد:

آن دهان کژ کرد و از تسخر بخواند	مر محمد را دهانش کژ بماند
باز آمد کای محمدا! عفو کن	ای تو را الطاف و علم من لدن
من تو را افسوس می‌کردم ز جهل	من بدم افسوس را منسوب و اهل
چون خدا خواهد که پرده‌ی کس درد	میلش اندر طعنه‌ی پاکان برد
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس	کم زند در عیب معیوبان نفس

(۱/۲۸۶/۸۱۲-۸۱۶)

عیب‌جویی و طعنه زدن بر دیگران از کیفیت تشخیص انسان در مورد کسی یا چیزی که ناپسند می‌دارد، ناشی می‌شود؛ بنابراین کسی که از مردمان پاک عیب‌جویی می‌کند و بر آنان طعنه می‌زند، از روی باطن خود پرده برمی‌دارد و بدنیتی و سوءتشخیص خود را نمایان می‌سازد.

## بدخویی

اخلاق نیکو از بهشت آمده است. کسی بوی بهشت می‌دهد که از خلق و خوی زشت بیزاری جوید زمانی تاج خلیفه‌ی الهی بر تارک انسان نهادند از او پیمان گرفتند که خوبی را سرلوحه زندگی خود سازد و گرنه انسان از حیوان پست‌تر خواهد شد «و اکرم نفسک عن کل دینه و ان ساقطک ال الرغائب: خود را از ارتکاب هر عمل زشت و پستی بازدارد اگرچه تو را به اهداف برساند» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱). مولوی نیز معتقد است هرکس از روی هوی از بدخویی دیگران شکایت می‌کند، نشان آن است که خودش خوی خوش ندارد برای آن‌ها که لازمه‌ی خوش‌خویی آن‌هاست که انسان وجود بدخویان را تحمل کند و با شکیبایی «باشد از بدخویی و بدطبعان حمول»

هر که را بینی شـکـایـت می‌کند	که فلان کس راست طبع و خوی بد
این شکایت گر بدان که بدخو است	که مر آن بدخوی را او بدگو است
ز آن که خوش‌خو بود کو در حمول	باشد از بدخوی و بدطبعان حمول

**حسد**

حسادت، ریشه بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی است. گرفتاران حسادت، دچار روحیه‌ای شکست خورده و افسرده می‌گردند. عقده حقارت می‌تواند ریشه در همین حسادت و احساس کمبودهایی داشته باشد که در دست دیگری می‌یابد. ملا احمد نراقی می‌فرماید حسد اشد امراض نفسانیه و دشوارترین همه است و بدترین رذایل و خبیث‌ترین آن‌هاست. صاحب خود را به عذاب دنیا گرفتار و به عقاب عقبی مبتلا می‌سازد؛ زیرا لحظه‌ای از حزن و الم و غصه و غم خالی نیست. یکی از گناهان بزرگ و خطرناک حسد است که گناهان دیگری را در پی دارد. از نظر اخلاقی حسد آن است که انسان بخواهد نعمتی را که خداوند به دیگری داده، از او بگیرد. به بیان دیگر حسود کسی است که چشم دیدن نعمت و آسایش دیگران را ندارد و اگر آن‌ها به نعمتی برسند، ناراحت و غمگین و اگر به مصیبتی دچار شوند، شادمان می‌شوند. (نراقی، ۱۳۸۷: ۲۲۶).

حسد به عنوان یک بیماری و رذیله اخلاقی همیشه مورد توجه عالمان و عارفان بوده است و چون ایشان بیش از هر کس خطرات شوم این رذیله اخلاقی را می‌شناخته‌اند، به دقت آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. مولانا می‌فرماید حسد در جان آدمی زاییده می‌گردد؛ ولی ما باید چون فرشته‌ای باشیم و ملک وجود را به آدم بسپاریم و نگذاریم حسد، در وجود ما ریشه بگیرد.

ز جان آدمی زاید حسدها  
غذای نفس تخم آن غرض‌هاست  
ملک باش و به آدم ملک بسپار  
چو کاریدی بروید آن به ناچار

(مولانا، ۱۳۶۳: ۴۱۶).

خلاصه اینکه حسد، عقبه و گردنه ناپیمودنی و گره و عقیده است حل نشدنی. مولانا می‌گوید:

ور حسد گیرد تو را در ره گلو  
در حسد ابلیس را باشد غلو  
کوز آدم ننگ دارد از حسد  
با حسادت جنگ دارد از حسد

(۱/۴۲۹-۴۳۰)

از حسد بر یوسف مصری چه رفت این  
حسد اندر کمین گرگی است زفت

(۲/۲۳۴)

خاک شو مردان حق را زیر پا خاک  
بر سر کن حسد را همچو ما

(۱/۲۳)

**تکبر و خودپسندی**

یکی از آموزه‌های اخلاق و تربیت امروزی در نزد روانشناسان، پرهیز از غرور و خود بزرگ‌بینی است یعنی همان که در عرفان قدیم به خاکساری و شکست «خویشتن خویش» تعبیر می‌شود. رسول خدا (ص) فرمود: هر که به اندازه ذره‌ای کبر در دلش باشد هرگز به بهشت نمی‌رود. کبر در هر درجه موجب عجب و حسادت و کینه می‌شود و باید آن را زود معالجه کرد و از راه تفکر در زوال، هر گونه وسیله بزرگی و خطرهایی که دارد و از نظر تواضع و اشتغال به اعمال مردم عادی تا آنجا که خود را با آن‌ها همکار و هم رتبه شمرد. (کلینی، ۱۳۷۹: ۴۵۶ ج ۳). کبر حالتی است که انسان خود را بالاتر از دیگران بداند و معتقد شود که بر دیگران برتری دارد و عزیز شمردن خود که شامل یک سری خلق و خوی باطنی است که مقتضی اعمال در ظاهر است که این اعمال از ثمرات آن است و ظاهر شدن این اعمال که از خوی باطنی صادر می‌شود تکبر نام دارد. (نوری، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

از جمله رذایل اخلاقی که مولانا آن را نکوهش کرده و یک آفت اخلاقی دانسته، تکبر است. مولانا تکبر را باعث گمراهی افراد می‌داند و معتقد است که دلیل گمراهی ابلیس ملعون نیز تکبر بوده است:

زلت آدم ز اشکم بود و باه  
و آن ابلیس از تکبر بود و جاه  
(۵/۵۲۰)

کبر زشت و از گدایان زشت تر  
روز برف و سرد و آنگه جامه تر  
(۱/۲۳۲۸)

بر بدی های بدان رحمت کنید  
بر منی و خویش بینی کم تنید  
(۱/۱۵۱)

نردیبان این جهان ما و منی است  
عاقبت این نردبان افتادنی است  
هرکه بالاتر رود ابله تراست  
کاستخوان او بتر خواهد شکست  
(۴/۶۸۸-۶۶۷)

### کینه

دعوت به دوستی و محبت و دوری از دشمنی و خصومت، نمونه‌های فراوانی در متون فارسی ما دارد. سعدی در مواعظ خود، در این باره می‌فرماید:

حیف باشد که سگ وفا دارد  
و آدمی دشمنی روا دارد  
(سعدی، ۱۳۸۹: ۹۶۴)

خواجه شیراز نیز در این باره، شعری سروده که همواره، بر سر زبان‌هاست:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد  
نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد  
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

مولانا ریشه کینه را در دوزخ می‌داند و معتقد است که کینه انسان جزئی از کینه کلی است که با دین تو دشمن است. پس کینه‌توزی مکن، زیرا گور کسانی را که از کینه‌توزی گمراه شده‌اند، در کنار کینه‌توزان خواهند کند.

کین مدار آن‌ها که از کین گم‌رهند  
گورشان پهلوی کین‌داران نهند  
اصل کینه دوزخ است و کین تو  
جزو آن کل است و خصم دین تو

(۲/۲۷۳-۲۷۴)

### حرص

قناعت در لغت به معنای خرسند بودن به قسمت خویش و خشنودی نفس است به آنچه از روزی و معاش، قسمت او می‌شود (معین، ذیل واژه) حرص و بخل به عنوان یکی از رذایل اخلاقی همواره مورد مذمت قرار گرفته و نقطه مقابل قناعت محسوب می‌شود انسان حریص هیچگاه به قسمت و بهره خود راضی و قانع نمی‌باشد پس همواره در رنج و دشواری به سر خواهد برد.

در نگاه مولانا حرص و آرزوهای دور و دراز عامل عمده‌ای است که انسان را در غفلت و جهل راسخ می‌نماید و همین حرص و امل موجب می‌گردد تا انسان تصویر مرگ را همواره از پیش چشم خویش دور دارد. مرگ و فنا را همه جا در پیرامون خود ببیند و باور می‌کند؛ اما آن را در مورد خود قابل تصور نمی‌یابد. مسلماً تا زمانی که انسان بر شیطان حرص غالب نیاید و قناعت را پیشه خویش نسازد همچنان اسیر و بنده نفس خویش خواهد بود.

مولانا با توجه به اهمیت قناعت و نقش آن در تعالی انسان، در موارد متعددی، خواننده را از صفت حرص بر حذر داشته و به ستایش قناعت و علو طبع در انسان پرداخته است:

بدگمانی کردن و حرص آوری      کفر باشد پیــــشش خان مهتری

(۱/۸)

حرص اندر عشق تو فخر است و جاه      حرص اندر غیر تو ننگ و تباه

شهوَت و حرص نران پیــــشی بو      وان حیزان ننگ و بدکیشی بود

حرص مردان از ره پیــــشی بود      در مخنث حرص ســــوی پس رود

آن یکی حرص از کمال مردی است      وان دگر حرص افتضاح و سردی است

(۳/۴۲۱-۴۲۴)

حاش لله، طمع من از خلق نیست از      قناعت در دل من عالمیست

(۱/۲۳۶۲)

کوزه چشم حریصان، پر نشد      تا صدف قانع نشد، پر در نشد

(۱/۲۱)

حضرت مولانا، قناعت را گنجی می‌شمارد که هر کس را بر آن دسترسی نباشد و می‌فرماید هیچ کس از قناعت نمی‌میرد. همچنان که، هیچ کس از حریصی سلطان نمی‌شود. همچنین می‌فرماید:

از قناعت کی تو جان افروختی؟      از قناعتها تو نام آموختی

گفت پیغمبر قناعت چیست؟      گنج گنج را تو وا نمی‌دانی ز رنج

این قناعت نیست جز گنج روان      تو مزین لاف، ای غم و رنج روان

(۱/۲۳۲۰-۲۳۲۲)

## غفلت

یکی دیگر از آفات معرفی کمال، این است که انسان فقط به دیگران مشغول و از کار خود غافل باشد. مولوی می‌گوید:

در زمین دیگران خانه مکن      کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو      کز برای اوست غمناکی تو

## تعلیم علم به ناهلان

یکی دیگر از آفات معرفتی کمال، علم و حکمت و دانش را به ناهلان تعلیم دادن است؛ زیرا دانش و حکمت و سلاح و علم را در کف ناهلان و بدگوهان قرار دادن، مانند این است که شمشیر تیز دو دم را در دست زنگی مست بگذارید که با آن به کشتار دیگران پردازد. مولانا علم بی قهار را چون شمشیری می‌داند که به دست راهزن افتاده باشد:

بد گوهر را علم و فن آموختن

دادن تیغی به دست راهزن

تیغ دادن در کف زنگی مست به

که آید علم ناکس را به دست

(۱/۱۴۳۶-۱۴۳۷)

مولوی تمام این‌ها را گناهان کبیره می‌داند: مانند قتل و زنا، شرابخواری، سرقت، تهمت، سخن‌چینی، گواهی به دروغ، سوگند به دروغ، ترک روابط با خویشاوندان، نافرمانی پدر و مادر، تصاحب اموال یتیم، خیانت، کاهلی در نماز، سوگند دروغ، رشوه‌خواری، پرداخت نکردن زکات، یاس و ناامیدی، مکر، خوردن مال حرام، ترک روزه، ریا، استمرار داشتن بر گناهان صغیره و...؛ زیرا تداوم و اصرار بر گناهان صغیره، گناه کبیره محسوب می‌شود.

## استنتاج

تحقیق در سخنان و رفتار عرفا، همواره شیوه زندگی و سلوک را، به جویندگان می‌آموزد در بسیاری از احوالات این بزرگان که بیشتر مشرب فکری عرفانی آن‌ها بیان شده است نکات آموزنده ای وجود دارد که راهنمای زندگی متعالی هر انسانی می‌تواند باشد. نه تنها پژوهندگان عرصه تفکر و اندیشه از شناخت مبانی عرفان و تصوف و کیفیت تأثیر آن بر روند اندیشه‌گریزی ندارد که اهل ادب و فرهنگ و تاریخ نیز، برای کشف رمز و راز متون ادبی، زمینه فکری دگرگونی‌های اجتماعی و عوامل موثر در تکوین هویت فرهنگی این سرزمین از پژوهش در باب عرفان و تصوف بی‌نیاز نیستند.

از مجموع آنچه در این تحقیق در مورد آموزه‌های عرفانی مولانا در باب ارزش و ضد ارزش‌های اخلاقی گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در نظام اخلاقی مولانا انسان و کرامت‌ها و ارزش‌های انسانی اهمیت و موضوعیت دارد و می‌توان گفت: در جوار عشق به حق، عشق به خلق هم‌برای او دارای اهمیت خاص است چون او خلق را جلوه حق می‌داند. مولانا بر این عقیده است که نفس انسان باید مراحل طی کند تا به حق و حقیقت برسد. مولانا پیش و بیش از آن که یک شاعر پارسی‌گوی باشد، عارفی بزرگ است که بینش و منش وی در طول زندگی پر شور و شوقش، منش الهام‌بسیاری از بزرگان اندیشه و عرفان در دنیای قدیم و جدید شده است. وی مانند دیگر شاعران پارسی‌گو واژه و مفاهیمی را که برای مضامین خود به کار می‌برد و به هر یک از جنبه‌های زندگی که می‌پردازد به نوعی درد ناخودآگاه و حافظه تاریخی او وجود دارد و هیچ کدام تازه متولد نشده است بلکه از آبشخور فرهنگ غنی و کهن ایران سرچشمه می‌گیرد و مولوی آن را با رنگ و بوی عرفان اسلامی می‌آمیزد و به شکل زیباترین و ناب‌ترین اندیشه و سخن در ادبیات ایران ماندگار است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید
۲. ابن‌منظور محمدبن مکرّم (۱۹۸۳). لسان العرب، چاپ سوم، تحقیق علی شیری، بیروت: دارصادر.



۳. ابن مسکویه، ابوعلی (۱۴۱۱ ه.ق). تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، چاپ سوم، قم: بیدار.
۴. بلخی‌رومی، مولانا جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). مکتوبات، تهران: انتشارات علمی.
۵. پیروز، غلامرضا و باقری خلیلی، علی‌اکبر (۱۳۸۶). «راز و رازداری در عرفان مولوی»، مجله تاریخ ادبیات فارسی، شماره ۳/۵۹، ۱۶-۳۲.
۶. جرجانی، بی‌تا، التعریفات، بی‌جا: موقع الوراق.
۷. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰). شرح عرفان دیوان حافظ، رضا باقریان مؤحد.
۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۳). لغت‌نامه، تهران: موسسه دهخدا.
۹. رازی، کلینی (۱۳۷۹). اصول کافی، با ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: انتشارات اسلامیه.
۱۰. سادات، محمدعلی (۱۳۸۱). اخلاق اسلامی، چاپ اول، تهران: انتشارات: سمت.
۱۱. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۶۲). فرهنگ لغات و تعبیرات عرفانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات طهوری.
۱۲. سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۹). کلیات سعدی، تهران: انتشارات فراروی.
۱۳. شاهین، داریوش (۱۳۶۱). ترجمه نهج‌البلاغه، انتشارات جاویدان.
۱۴. شیخ الاسلامی، علی (۱۳۷۶). شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، چاپ اول، تهران: تابان.
۱۵. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۳). اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی‌مینوی و علیرضا حیدری، چاپ پنجم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۶. قمی، شیخ عباس (۱۳۸۴). مفاتیح الجنان، ترجمه حسین الهی قمشه‌ای، قم: امام‌المنتظر(ع).
۱۷. گنجی، حمزه (۱۳۸۶). روان‌شناسی عمومی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات ساوالان.
۱۸. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی، تهران: زوار.
۱۹. محفوظی، عباس (۱۳۹۰). اخلاق اسلامی، چاپ دوم، قم: انتشارات مشهور.
۲۰. مشرف، مریم (۱۳۸۹). جستارهای در ادبیات تعلیمی ایران، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۲۱. معین، محمد (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۲. مغنیه، شیخ محمدجواد (۱۳۸۶). فلسفه اخلاق در اسلام، ترجمه عبدالحسین صافی، چاپ اول، قم: موسسه دارالکتاب الاسلامی.
۲۳. نراقی، احمد (۱۳۸۷). معراج السعاده، چاپ اول، قم: انتشارات آئین دانش.
۲۴. نوری، محمدرحیم (۱۳۸۷). مبانی اخلاق، چاپ دوم، تهران: انتشارات خورشید باران.
۲۵. نیکلسون، رینولد (۱۳۷۰). تصحیح مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین رومی، تهران: انتشارات مولی.
۲۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). مولوی چه می‌گوید (مولوی‌نامه)، چاپ هفتم، انتشارات موسسه هما، دوره ۲ جلدی.

# Value and Anti-Moral Values in Rumi's Mystical Teachings

Abdol Hassan Madani Nejad

*Master of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Khorramshahr, Daralqran Director of the Department of Education, Arvandkenar*

---

## Abstract

The main purpose of schools providing religious and mystical spiritual evolution of man. Recognizing that spiritual impurities and immoralities and eliminate them business virtues and spiritual manifestation of divine light in man to achieve moral and educational purposes. His words especially Mansnavi full of Islamic ethics and crystallization of mystics and mystical character avst msnvy journeys actually uliastai uliastai life and spiritual authorities. Masnavi as spiritual journeye and experiences of mystics believed Mesnevi which is a mirror image of each other disciples and reflect. Rumis poetry is very mature and full of moral and philosophical thinking and mystical points ast shr he is a spiritual and noble human principle. Rumis work ethic and his words and his own mystical offers tips based on ethical and during those values and anti-values in the form that they will suggest to the reader. This paper is the most preferred due to the influence of Rumis Masnavi and ethical issues in the breadth and depth of his spiritual influence and from the Quran and sayings of the proohet and mystic is high.

**Keywords:** Value, Anti value, Mysticism, Moralty, Rumis, Masnavi

---